

Analysis of *eshteghal* in persian structure

Z. Hatampour¹, S. M. Rozatian²

Abstract

Eshteghal subject in Arabic consist of that a noun foregos and after acting comes that acts in the regarding pronoun to that noun. Although the similar subject to arabiceshteghal has not been considered in persian grammar resources but similar to this application exists in persian too, it means a noun comes in beginning of sentence and after a verb stands that a pronoun is connected to that verb and antecedent is said noun. According to existent dissension between grammar's author in syntactics absorbency of such sentences, eshteghal's place and similar application in Persian grammar and rhetorical action has been specified in this article by cheking of genera of connected pronoun to verb that its antecedent is came in sentence - especially in literary context, also in Qran's translation.

Keywords: Connected, Pronoun to Verb, Antecedent, Eshteghalpersian grammar, Arabic grammar, Rhetoric.

بررسی یک نوع ضمیر متصل به فعل در زبان

فارسی با توجه به مبحث اشتغال در نحو عربی

زهرا حاتمپور^۱ (نویسنده مسئول)، سیده مریم روضاتیان^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۲/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۸/۱۹

چکیده

اشتغال در زبان عربی عبارت است از اینکه اسمی مقدم شود و بعد از آن عاملی واقع شود که در ضمیر راجع به آن اسم عمل کند. هرچند در منابع زبان فارسی مبحثی مشابه اشتغال عربی مطرح نشده است اما نظیر این کاربرد در زبان فارسی نیز وجود دارد؛ یعنی در آغاز جمله اسمی می‌آید و بعد از آن فعلی قرار می‌گیرد که ضمیری به آن متصل است و مرجع این ضمیر همان اسم مذکور است. با توجه به اینکه در تحلیل چنین جمله‌هایی میان دستورنویسان اختلاف نظر وجود دارد، در این مقاله با بررسی اقسام ضمیر متصل به فعل که مرجع آن در جمله مذکور است در متون ادبی و نیز ترجمه‌های قرآن کریم جایگاه اشتغال و کاربرد مشابه آن در زبان فارسی تحلیل و تأثیر بلاغی آن از نظر علم معانی تبیین شده است.

کلیدواژه‌ها: اشتغال، مرجع ضمیر، ضمیر متصل به فعل، معانی، نحو عربی، دستور زبان فارسی.

¹1. Master Student Of Persian Language and Literture

²2. Associoiat Professor of Persian Language and Literature, Isfahan University

۱. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی.

Hatampoor1@gmail.com

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان.

rozatian@yahoo.com

مقدمه

که کاربرد «ش» اختیاری است. این‌گونه کاربرد در محاوره زیاد است و علتی کلامی دارد. (راسخ مهند، ۱۳۸۹: ۸۰) اما درباره ضمائر متصل که مرجع آن در جمله حضور دارد و می‌تواند با مبحث اشتغال در زبان عربی مقایسه شود تاکنون پژوهش مستقلی انجام نگرفته است.

روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله تحلیلی-مقایسه‌ای است. بدین صورت که ابتدا مبحث مرتبط با ضمائر متصل به فعل که مرجع آن در جمله باشد، در آثار منتخب دستور زبان فارسی بررسی می‌شود؛ سپس جایگاه یک قسم از این ضمائر در مقایسه با مبحث اشتغال در زبان عربی تحلیل و تأثیر معنایی این کاربرد در جمله همراه با بررسی نمونه‌هایی از ترجمه آیات قرآن کریم و مثال‌هایی از نظم فارسی تبیین می‌گردد.

انواع ضمائر متصل به فعل در دستور زبان فارسی ضمیر کلمه‌ای است که به جای اسم یا گروه اسمی می‌نشیند. آنچه را که ضمیر به جای آن می‌نشیند، مرجع ضمیر می‌گویند. اقسام ضمائر عبارت‌اند از: ضمیر شخصی، ضمیر مشترک، ضمیر اشاره، ضمیر پرسشی، ضمیر تعجبی، ضمیر مبهم. ضمائر شخصی خود دو گونه‌اند: جدا (منفصل) و پیوسته (متصل). ضمائر شخصی متصل به فعل که مرجعشان در جمله ذکر شده باشد؛ انواع متنوعی دارند. در ادامه نمونه‌های مختلف آنکه در منابع دستور زبان فارسی مطرح شده بررسی می‌شود:

ضمائر شخصی پیوسته عبارت‌اند از: م، ت، ش، مان، تان، شان. این ضمائر به اقسام مختلف کلمه می‌پیوندند. یکی از اقسام کلمه که این ضمائر به آن متصل می‌شوند فعل است. ضمیرها در اتصال به فعل ممکن است نقش مفعول (با واسطه یا بی واسطه)، نهاد و مضاف‌الیه بگیرند. جمله‌هایی در متون نظم و نثر فارسی وجود دارند که در آنها ضمیر متصل به فعل وجود دارد و این در حالی است که مرجع این ضمیر نیز در جمله دیده می‌شود و از نظر نحوی ظاهراً نیازی به وجود این ضمیر در جمله نیست. در این مقاله به بررسی این کاربرد پرداخته شده و جایگاه آن در مقایسه با مبحث اشتغال در نحو عربی تبیین گشته است.

پیشینه تحقیق

درباره ضمائر متصل به فعل، تاکنون پژوهش‌هایی انجام گرفته است، از جمله:

۱. وحیدیان کامیار در مقاله‌ای تحت عنوان «فعل-های یک شناسه» به بررسی فعل‌هایی می‌پردازد که شناسه ندارند و به جای آن ضمیر مفعولی دارند و نویسنده معتقد است که این فعل‌ها نهاد دارند و غیرشخصی نیستند اما نهاد آنها با فعل مطابقت ندارد بلکه با ضمیر پیوسته مطابقت دارد. (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۹: ۸۰)

۲. راسخ مهند نیز در مقاله‌ای با عنوان «واژه بست‌های فارسی در کنار فعل» این ضمائر را نشانه مطابقت می‌داند چون وجود آنها اجباری است در مقابل مثال‌هایی مانند «علی را دیدمش»

۱. ضمیر پیوسته در فعل ناگذر یک شخصه

فعل‌های ناگذر یک شخصه یا فعل‌های یک شناسه فعل‌هایی هستند که به جای شناسه، ضمیر متصل به فعل، شخص فعل را نشان می‌دهد و از ساخت سوم شخص افعال ناگذر ساخته می‌شوند.

هرکه بی دوست می برد خوابش
هم چنان صبر هست و پایابش
(سعدی، ۱۳۴۰: ۴۸۲)

«هر که» مرجع ضمیر متصل به فعل «می‌برد خوابش» است.

۱-۱. جزء غیر فعلی+ضمیر+جزء فعلی

قر العین من آن میوه دل یادش باد
که خود آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

(حافظ، ۶۵: ۶۸)

در این جمله «یادش باد» فعل ناگذر یک شخصه است که ضمیر «ش» در آخر جزء غیر فعلی؛ یعنی، بین دو جزء فعل آمده و مرجع آن نیز در جمله ذکر شده است: «قر العین من» در کاربردهای امروزی بیشتر ضمیر به آخر عنصر غیر فعلی افزوده می‌شود.

۲. ضمیر متصل به فعل «باید»

«باید» صیغه مضارع فعل «بایستن» است که با ضمیر متصل مفعولی به کار می‌رود و منظور از این ضمیر شخصی است که انجام کاری برای او ضروری است. (احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۱۲۹۶)

گاهی با وجود ضمیری که به «باید» متصل می‌شود، مرجع این ضمیر نیز در جمله دیده می‌شود. برخی از ابیات غزلی از حافظ با ردیف «بایدش» نمونه‌ای برای این کاربرد است:

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش

(حافظ، ۱۳۶۸: ۱۴۳)

«مرجع ضمیر در مصراع اول «باغبان» است؛ یعنی، باغبان، او را صحبت گل باید. باغبان را صحبت گل باید.» (فرشیدورد، ۱۳۸۳: ۲۶۴)

۲-۱. جزء غیر فعلی+جزء فعلی+ضمیر

در آثار ادبی ضمیر به آخر فعل نیز افزوده می‌شده است:

چو ملعون پسند آمدش قهر ما
خدایش بینداخت از بهر ما

(سعدی، ۱۳۴۰: ۳۲۷)

مرجع ضمیر «ش» در فعل «پسند آمدش»، «ملعون» است.

۳. ضمیر پیوسته فاعلی در آخر فعل

گاهی با وجود نهاد در جمله ضمیری به فعل متصل می‌شود که مرجعش نهاد جمله است. این کاربرد امروزه نیز در گفتار، به ویژه لهجه مردم تهران دیده می‌شود. (احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۱۵۶۹)

مثال: «او رفتش»

بعضی در چنین جمله‌هایی که فعل لازم است و نهاد مستقلاً ذکر شده است به این ضمیر نقش

۳-۱. جزء فعلی+جزء غیر فعلی+ضمیر

در این نوع جزء فعلی بر جزء غیر فعلی مقدم شده و ضمیر به جزء غیر فعلی افزوده شده است (احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۱۵۶۸):

متعدی است، «ش» نشانه مطابقه مفعولی است، همان‌طور که شناسه، نشانه مطابقه فاعلی است. اما در مورد فعل‌هایی که لازم هستند، مانند جمله «علی رفتش» نشانه مطابقه مفعول نیست؛ چون مفعولی در جمله وجود ندارد بلکه علت این کاربرد این است که فعل سوم شخص مفرد، شناسه ندارد و این ضمیر در حقیقت به جای شناسه آمده است. (راسخ مهند، ۱۳۸۴: ۲۸۱) همین نویسندگان در جایی دیگر بیان می‌کند که در جمله‌هایی مانند «علی را دیدمش» ضمیر «ش» هنوز به نشانه مطابقه تبدیل نشده است و وقتی ظاهر می‌شوند که گروه اسمی مفعول و هم مرجع با آنها نقش مبتدا دارند. (همان، ۱۳۸۹: ۸۴)

چنین کاربردهایی در نثر و نظم فارسی به خصوص در حالتی که مرجع ضمیر نقش مفعول دارد، به باب اشتغال در زبان عربی مشابهت پیدا می‌کند. (طیبیان، ۱۳۸۷: ۱۹۳) برای روشن‌تر شدن جایگاه ضمیر در چنین کاربردهایی لازم است مبحث اشتغال در نحو عربی با دقت بیشتری تحلیل شود.

اشتغال در زبان عربی

اشتغال عبارت است از اینکه اسمی مقدم شود و بعد از آن عاملی (فعل یا شبه فعل) واقع شود که در ضمیر آن اسم یا متعلق آن اسم (که به ضمیر اسم سابق اضافه شده) عمل کند.

اسم مقدم - عامل - ضمیر. مثال: زیداً ضربته.

اسم مقدم - عامل - متعلق اسم مقدم. مثال: زیداً ضربت غلامه.

«بدل» می‌دهند (ش = بدل). (عطاری کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۴۳)

۴. ضمیر پیوسته مفعولی در آخر فعل

گاهی با وجود مفعول در جمله، ضمیری به فعل متصل می‌شود که مرجعش مفعول جمله است. مثال: علی را دیدمش. بعضی چنین کاربردی را زاید شمرده‌اند؛ چراکه با ذکر مفعول در جمله، نیازی به آوردن ضمیر نیست (مشکور، بی‌تا: ۴۶) و بعضی نوعی حشو دانسته‌اند که بیان مفعول صریح را کامل می‌کند، مانند: «این گل را باید لای کتاب گذاشتش» و دیگر اینکه این کاربرد در فارسی میانه فقط با افعال متعدی به کار می‌رفته ولی امروز با افعال لازم هم به کار می‌رود. این کاربرد در نوشته‌های صادق هدایت بسیار دیده می‌شود، مانند: دختره هی جیغ می‌زدش. (پی سیکوف، ۱۳۸۰: ۷۴) بسیاری از دستورنویسان علت این کاربرد را «تأکید» ذکر کرده و چنین کاربردی را مخصوص زبان محاوره دانسته‌اند. (خانلری، ۱۳۷۲: ۱۹۰؛ الزینمی، ۱۳۶۰: ۵۸ و لازار، ۱۳۸۴: ۲۲۳) نمونه‌های متعددی از این کاربرد در شعر فارسی دیده می‌شود. با این وجود در کتاب رساله در صرف و نحو فارسی که یکی از نخستین آثار مستقل دستور زبان فارسی است آمده است: «ضمایر با اسم ظاهر جمع نمی‌شوند؛ یعنی نمی‌توان گفت: زدش زید را یا زدشان جماعت را.» (کرمانی، ۱۳۶۵: ۳۴)

یکی از پژوهشگران معتقد است که در جملاتی مانند: «علی را دیدمش» که فعل جمله

سؤال اسمی منصوب است. مثلاً اگر سؤال شود: من اکرمت؟ و جواب داده شود: علیاً اکرمته.

۴. رفع و نصب اسم مقدم برابر است، زمانی که اسم مقدم بعد از حروف عطفی قرار گیرد که قبل از آن جمله‌ای واقع شده که به اعتبار آغازش اسمیه و به اعتبار پایانش فعلیه باشد، مانند: زیدٌ قام و عمرو اکرمته.

۵. رفع اسم مقدم رجحان دارد، در حالی که نصب آن نیز جایز است؛ زمانی که اسم مقدم در شرایطی غیر از مواردی که عنوان شد قرار گیرد. مانند: زیدٌ ضربته. (ابن عقیل، ۱۳۸۲: ۱۷۹)

جایگاه بلاغی ساختار اشتغال

به این نکته که تقدیم مفعول باعث تأکید آن می‌شود، در اکثر کتب بلاغی اشاره شده است اما آن چه در ساختار اشتغال دیده می‌شود چیزی فراتر از این نوع تأکید است زیرا علاوه بر تقدیم اسمی در نقش مفعول، ضمیری در ادامه جمله آورده می‌شود که به آن اسم برمی‌گردد و از نظر نحوی به وجود آن نیازی نیست. شاید به همین دلیل است که بعضی دستورنویسان وجود ضمیر در چنین کاربردهایی را زاید و حشو شمرده‌اند. اما با توجه به اینکه هر کاربرد نحوی ارتباط مستقیم با هدف علم بلاغت؛ یعنی ایراد سخن به مقتضای حال و مقام پیدا می‌کند، باید گفت اگر آوردن ضمیر در جایی که از نظر نحوی نیازی به آن نیست، نه تنها عیب نیست بلکه حسن به حساب می‌آید و نشانه تأکید و تخصیص است. از طرفی ساختار اشتغال می‌تواند با اطناب هم در ارتباط باشد. یکی از انواع

در مبحث اشتغال همواره سه رکن وجود دارد:

۱. مشغول یا مشتغل که همان عامل است.

۲. مشغول به که همان ضمیری است که به اسم سابق باز می‌گردد.

۳. مشغول عنه که همان اسم مقدم است.

مشغول عنه یا اسم مقدم می‌تواند حالت‌هایی داشته باشد که به شرح زیر است:

۱. نصب آن واجب است، زمانی که اسم مقدم بعد از ادات مخصوص به فعل واقع شود. (ابن عقیل، ۱۳۸۲: ۱۷۹) از قبیل: ادات عرض، تحضیض، شرط و استفهام (غیر از همزه استفهام). مانند: ألا خالداً تکرمه، هلا الخیر فعلته.

۲. رفع آن واجب است، زمانی که اسم مقدم بعد از اداتی واقع شود که به اسم اختصاص دارد. مانند: اذای فجائیه و واو حالیه و اگر پیش از ادوات استفهام، شرط، تحضیض، مای نفی، لام ابتدا، مای تعجیبه، کم خبریه و یا حروف مشبهه بالفعل واقع شود. مانند: خرجتُ فاذا زیدٌ لقیته، زیدٌ إن لقیته فأکرمه، زیدٌ هل تضربُهُ، زیدٌ ما لقیته. (رادمنش، ۱۳۷۰: ۱۰۴)

۳. نصب اسم مقدم رجحان دارد، در حالی که رفع آن نیز جایز است. هرگاه اسم سابق قبل از فعل طلبی (امر، نهی و دعا) قرار گیرد و هرگاه اسم مقدم بعد از اداتی قرار گیرد که معمولاً بر فعل وارد می‌شوند، مانند همزه استفهام و نیز زمانی که اسم مقدم بلافاصله بعد از حرف عطفی قرار گیرد و اسم مقدم بر معمول فعل متصرفی معطوف شود، مانند: ضربتُ زیداً و عمراً اکرمته. همچنین اگر در پاسخ سؤالی واقع شود که جواب

در دو ترجمه اخیر نیز «سوره»، مرجع ضمیر «آن» است و مترجمان ساختار ترجمه را متناسب با کاربرد قرآنی آن آورده‌اند.

- «این سوره را فرستادیم.» (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۱۱۲/۱۵)

- «این سوره را فرستادیم.» (ترجمه الهی قمش‌ای، ۱۳۸۷: ۴۹۴)

اما این دو ترجمه به ساختار اشتغال توجهی نشده است.

۲. جهنم یصلونها. (ص ۵۶)

- «دوزخ اندر شوند آنجا.» (طبری، ۱۳۴۳: ۱۵۵۸۶)

«دوزخ» مرجع ضمیر «آنجا» است همان طور که «جهنم» مرجع ضمیر «ها» است.

- «دوزخ که در شوند به آتش آن.» (مبیدی، ۱۳۸۷: ۱۰۰۴/۲)

- «جهنمی که حرارتش را خواهد چشید.» (طباطبایی، ۱۳۵۸: ۲۳/۳۴)

در این دو نمونه نیز ترجمه براساس ساختار اشتغال صورت گرفته است؛ یعنی، هم اسم مقدم (جهنم - دوزخ) در ترجمه حضور دارد و هم ضمیری که به این اسم برمی‌گردد. البته باید گفت که ضمیر به شکل مضاف‌الیه برای اسمی آمده است که از متعلقات اسم مقدم است. (آتش آن - حرارتش)

- «دوزخ که در آن وارد می‌شوند.» (ترجمه مکارم شیرازی، ۱۳۸۸: ۴۵۶)

در این ترجمه نیز به ساختار اشتغال توجه شده است. «دوزخ» اسم مقدم و «آن» ضمیر راجع به دوزخ است.

اظناب آوردن اعتراض است برای هدفی که گوینده به دنبال آن است (الهاسمی، ۱۳۸۶: ۴۱۵)؛ یعنی آوردن جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد، بین جمله یا بین دو جمله. یکی از انواع این جمله‌ها می‌تواند جمله مفسره باشد و یکی از انواع جملات مفسره را می‌توان در جمله‌هایی یافت که اشتغال در آنها به کار رفته است. مثلاً در جمله «زیداً ضربته»، «ضربته» جمله مفسره است که محلی از اعراب ندارد و می‌تواند نوعی اعتراض (که خود نوعی اظناب است) محسوب شود.

نقد و تحلیل مبحث اشتغال در ترجمه‌های فارسی قرآن کریم

در برخی از آیات قرآن کریم، کاربرد نحوی اشتغال دیده می‌شود. در ادامه برای روشن‌تر شدن جایگاه اشتغال و چگونگی ترجمه آن به زبان فارسی، مقایسه‌ای میان چند ترجمه کهن معاصر صورت گرفته است.

۱. سوره أنزلناها. (نور/۱)

- «این سورتی است که بفرستادیم آن را.» (طبری، ۱۳۵۶: ۱۱۱۰/۵)

«سوره» مرجع ضمیر اشاره «آن» است و ترجمه به کاربرد خاصی مطرح در آیه قرآن توجه داشته است.

- «سوره‌ای است اینکه فرو فرستادیم آن را.» (مبیدی، ۱۳۸۷: ۷۷۷/۲)

- «این سوره‌ای است که آن را فرو فرستادیم.» (ترجمه مکارم شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۵۰)

- «آنان به دوزخ درآیند.» (ترجمه الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۶۵۱)
- در این نمونه ضمیری وجود ندارد و به ساختار اشتغال توجهی نشده است.
۳. و السماء رفعا. (الرحمن/۷)
- «و آسمان برافراشت آن.» (طبری، ۱۳۵۶: ۱۷۸۴/۲)
- «و آسمان را برافراشت.» (میبدی، ۱۳۸۷: ۱۱۶۶/۲)
- «آسمان را بر افراشته و میزان نهاده.» (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۱۸۳/۱۹)
- «آسمان را او کاخی رفیع گردانید.» (ترجمه الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۷۶۳)
- «آسمان را برافراشت.» (ترجمه مکارم شیرازی، ۱۳۸۸: ۵۳۱)
- در ترجمه این آیه، توجه به ساختار اشتغال فقط در ترجمه تفسیر طبری دیده می‌شود.
۴. والأرض وضعها للانام. (الرحمن/۱۰)
- «و زمین نهاد آن را مر خلقان را.» (طبری، ۱۳۵۶: ۱۷۸۴/۲)
- «و زمین [بر آب] نهاد جهانیان را.» (میبدی، ۱۳۸۷: ۱۱۶۶/۲)
- «و زمین را برای مردم گسترده کرد.» (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۱۸۳/۱۹)
- «و زمین را برای خلق مقرر فرمود.» (ترجمه الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۷۶۳)
- «و زمین را برای مردم آفرید.» (ترجمه مکارم شیرازی، ۱۳۸۸: ۵۳۱)
- در ترجمه‌های این آیه نیز درست مانند آیه قبل ترجمه دقیق رافقط در تفسیر طبری می‌توان دید.
- در جدول زیر توجه یا عدم توجه به کاربرد اشتغال در ترجمه‌های مذکور مطرح شده است:

نام ترجمه‌ها	نور/۱	ص ۵۷	الرحمن/۷	الرحمن/۱۰
ترجمه تفسیر طبری	(سوره - آن) رعایت شده است.	(دوزخ - آن) رعایت شده است.	(آسمان - آن) رعایت شده است.	(زمین - آن) رعایت شده است.
تفسیر میبدی	(سوره - آن) رعایت شده است.	(دوزخ - آتش آن) رعایت شده است.	ضمیر در ترجمه نیامده است.	ضمیر در ترجمه نیامده است.
تفسیر المیزان	ضمیر در ترجمه نیامده است.	(جهنمی - حرارتش) رعایت شده است.	ضمیر در ترجمه نیامده است.	ضمیر در ترجمه نیامده است.
ترجمه الهی قمش‌های	ضمیر در ترجمه نیامده است.	ضمیر در ترجمه نیامده است.	ضمیر در ترجمه نیامده است.	ضمیر در ترجمه نیامده است.
ترجمه مکارم شیرازی	(این سوره - آن) رعایت شده است.	(دوزخ - آن) رعایت شده است.	ضمیر در ترجمه نیامده است.	ضمیر در ترجمه نیامده است.

«یکی پارسا سیرت حق پرست» نهاد است و مرجع ضمیر «ش» متصل به فعل است.

بی ترازو هیچ بازاری ندیدم در جهان

جمله موزونند عالم نبودش میزان چرا

(مولانا، ۱۳۸۸: ۴۷)

در این بیت ضمیر «ش» در فعل «نبودش» به

«عالم» بازمی‌گردد. فعل «بودن» در معنای «داشتن»

به کار رفته است: عالم میزان ندارد^(۱).

۲. مرجع ضمیر مفعول واقع شود

غریبی که رنج آردش دهر پیش

به دارو دهند آیش از شهر خویش

(همان: ۳۰۵)

غریبی که برای او (او را) رنج پیش آرد.

نصیحت کسی سودمند آیدش

که گفتار سعدی پسند آیدش

(همان: ۱۵۵)

کسی نصیحت برایش (او را) سودمند آید

که.... یا نصیحت برای کسی (کسی را) سودمند

آید که.....

این بررسی نشان می‌دهد که ترجمه براساس

ساختار اشتغال و آوردن ضمیر در ترجمه فارسی

در ترجمه تفسیر طبری که یکی از نخستین متون

متنور فارسی نیز به شمار می‌آید، در همه آیات

بررسی شده در این پژوهش به طور دقیق رعایت

شده است ولی در ترجمه‌های دیگر یا اصلاً

توجهی به ضمیر نشده یا در بعضی آیات ترجمه

براساس ساختار اشتغال رعایت شده است.^(۱)

کاربرد ضمیر مشابه با مبحث اشتغال در نظم

فارسی

در آثار بزرگان ادب فارسی ابیاتی دیده می‌شود که

ساختاری شبیه به اشتغال در آنها به کار رفته است.

این ابیات را می‌توان براساس نقشی که مرجع

ضمیر در جمله دارد این‌گونه دسته‌بندی کرد:

۱. مرجع ضمیر، نهاد واقع شود:

- یکی پارسا سیرت حق پرست / فتادش یکی

خشت زرین به دست. (سعدی، ۱۳۴۰: ۳۲۳)

بحث و نتیجه‌گیری

- در زبان فارسی هم ساختاری شبیه به ساختار اشتغال عربی وجود دارد اما به طور مفصل و گسترده به آن پرداخته نشده است.

- از میان ضمائر متصل به فعلی که مرجعشان در جمله ذکر شده و از نظر نحوی نیازی به آوردن ضمیر نیست، آن نوع از ضمیر که مرجع آن نقش مفعول گرفته است به اشتغال عربی نزدیک‌تر است زیرا اشتغال واقعی زمانی رخ می‌دهد که اسم مقدم (مرجع ضمیر) نقش مفعول داشته باشد.

- استفاده شاعران بزرگ چون سعدی و حافظ از این ساختار و همچنین توجه به آن در ترجمه‌های کهنی چون ترجمه تفسیر طبری دلیل بر این است که چنین کاربردی اتفاقی یا بر اثر تنگنای قافیه نبوده و دلیلی بلاغی داشته است بنابراین چنین کاربردی مختص زبان محاوره و معاصر نیست.

- اگرچه کاربرد این‌گونه ضمیر در ظاهر حشو و اطناب محسوب می‌شود، اما با در نظر گرفتن جنبه تأکیدی آن، مخل بلاغت کلام نیست بلکه هرگاه به مقتضای حال و مقام ذکر شود بار بلاغی کلام را می‌افزاید.

- در مثال‌هایی که ضمیر نقش مفعول دارد، مرجع ضمیر، غالباً بدون (را) در جمله به کار رفته است و آمدن ضمیر می‌تواند علاوه بر تأکید جنبه تخصیص نیز داشته باشد.

- کاربرد این‌گونه ضمیر در سوم شخص مفرد بیشتر است و می‌توان گفت این کاربرد به دلیل فقدان شناسه است اما مختص سوم شخص مفرد نیست.

آنکه چون پسته دیدمش همه مغز

پوست بر پوست بود همچو پیاز

(همان: ۴۶)

ضمیر «ش» در فعل «دیدمش» به «آن» بازمی‌گردد.

از ملامت چه غم خورد سعدی

مرده از نیشتر مترسانش

(همان: ۴۸۸)

ضمیر «ش» به «مرده» بازمی‌گردد (مرده را).

البته برخی معتقدند «مرده» مسندالیه و جمله «از نیشتر مترسانش» مسند و رابطه است. (خطیب رهبر، ۱۳۶۶: ۴۸۴) به این ترتیب مانند نحو عربی «مرده» مبتدایی در نظر گرفته شده که ادامه جمله خبر آن است.

هر که نازک بود دل یارش

گو دل نازنین نگه دارش

ضمیر متصل به «نگه دارش» در این بیت را

می‌توان این‌گونه نیز تحلیل کرد؛ یعنی، بر سر

ضمیر «ش» تنازع وجود دارد که مضاف‌الیه باشد

چنان‌که در بعضی شرح‌ها آمده است: «دل

نازپرورده یار را نگه دار» (خطیب رهبر، ۱۳۶۶:

۴۷۳) یا اینکه مرجع آن، «دل نازنین» باشد.

گروهی که کاتوزیان خوانیش

به رسم پرستندگان دانیش

(فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۲)

مرجع ضمیر «ش» در دو فعل «خوانیش» و

«دانیش» «گروه» است.^(۲)

چو او را بدیدش جهان شهریار

نشاندش بر خویشتن نامدار

(فردوسی)

ضمیر «ش» در بدیدش به «او» بازمی‌گردد.

- چنین ساختاری را در دستور فارسی می‌توان این‌گونه تحلیل کرد: اسمی که قبل از ضمیر در جمله آمده و مرجع ضمیر قرار گرفته است می‌تواند مسند الیهی باشد که برای آن مسندی (خبری) آمده است به عنوان مثال در مصراع «مرده» از بیشتر مترسانش»، «مرده» مسندالیه و بقیه جمله خبر آن است و شاعر قصد داشته درباره «مرده» خبری بدهد و آن خبر چنین بوده: «از بیشتر مترسان»، نهاد این فعل مشخص است و به مفعول نیاز دارد و مفعول آن در حقیقت همان «مرده» است که در ابتدای جمله آمده و شاعر به جای ذکر دوباره آن، ضمیری می‌آورد که به آن اسم اشاره کند و حاصل آن چنین ساختاری می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. «استیدن» و «بودن» گاهی در معنای «وجود داشتن» به کار می‌روند و در این صورت فعل تام به شمار می‌روند. (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۱: ۷۳)
 ۲. در زبان عربی دسته‌ای از افعال متعدی هستند که دو مفعول به دارند و دو مفعول آنها در اصل مبتدا و خبر بوده‌اند. (ماهیار، ۱۳۹۰: ۲۵۷) چنین فعل‌هایی در بعضی دستورها به عنوان فعل‌هایی مطرح شده‌اند که ابهام دارند و علاوه بر مفعول یا متمم به واژه دیگری نیاز دارند تا این ابهام را بر طرف کند که آن را تمیز می‌نامند. (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۱: ۱۵)
- در جمله «آن را کاتوزیان خوانی» واژه «کاتوزیان» ابهام را از جمله رفع کرده و نقش تمیز گرفته است.

بعضی نیز چنین افعالی را فعل ناقصی می‌دانند که نیاز به متمم دارد. (خیام‌پور، ۱۳۸۹: ۷۰)

منابع

- قرآن، (۱۳۸۷). ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. تهران: قلم آریا. چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۸). ترجمه مکارم شیرازی. تهران: بنیاد نشر قرآن.
- ابن عقیل، بهاء‌الدین عبدالله (۱۳۸۲). شرح ابن عقیل. جلد دوم. ترجمه سیدعلی حسینی. قم: انتشارات دارالعلم. چاپ دوم.
- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰). دستور تاریخی فعل. تهران: نشر قطره.
- الهاشمی، احمد (۱۳۸۶). جواهرالبلاغه. جلد اول (معانی). ترجمه حسن عرفان. قم: نشر بلاغت. چاپ هشتم.
- انوری، حسن؛ احمدی گیوی، حسن (۱۳۹۱). دستور زبان فارسی ۲. تهران: فاطمی. چاپ دوم.
- بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۸). گزیده غزلیات شمس. به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: امیرکبیر. چاپ بیست و دوم.
- بی‌نا. (۱۳۴۹). تفسیر کمبریج. به تصحیح جلال متینی. بنیاد فرهنگ ایران.
- پی سیکوف، لازار سامائیلوویچ (۱۳۸۰). لهجه تهرانی. ترجمه محسن شجاعی. تهران: نشر آثار.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۸). دیوان حافظ. تهران: انتشارات سعدی.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۲). دستور تاریخی زبان فارسی. به کوشش عفت مستشارنیا. انتشارات توس.

- خطیب رهبر، خلیل (۱۳۶۶). شرح غزلیات سعدی. تهران: انتشارات سعدی.
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۸۹). دستور زبان فارسی. تبریز: ستوده. چاپ پانزدهم.
- رادمنش، محمد (۱۳۷۰). نحو برای دانشجو. مشهد: آستان قدس رضوی.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۴). «نشانه مطابقه مفعولی در زبان فارسی». مجموعه مقالات نخستین همایش انجمن زبانشناسی. به کوشش دکتر مصطفی عاصی. صص ۲۸۵-۲۷۵.
- _____ (۱۳۸۹). «واژه بست‌های فارسی در کنار فعل». پژوهش‌های زبانشناسی. ش ۲. صص ۸۵-۷۵.
- زاهدی، زین‌الدین (بی‌تا). روش گفتار. مشهد: بی‌نا.
- الزینمی، محمدبن الحکیم (۱۳۶۰). منهاج الطلب. به کوشش محمدجواد شریعت. اصفهان: انتشارات مشعل.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۴۰). دیوان. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: کانون معرفت.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۵۸). تفسیر المیزان. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. تهران: کانون انتشارات محمدی.
- _____ (۱۳۶۶). تفسیر المیزان. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی. چاپ دوم.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۴۳). تفسیر طبری. به تصحیح حبیب یغمایی. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۴۴). تفسیر طبری. به تصحیح حبیب یغمایی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۵۶). تفسیر طبری. به تصحیح حبیب یغمایی. تهران: انتشارات توس. چاپ دوم.
- طیبیان، حمید (۱۳۸۷). بربرهای دستوری در عربی و فارسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- عطاری کرمانی، عباس (۱۳۷۴). دستور زبان فارسی نوین. قم: آفرینش.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۱). شاهنامه. تهران: قطره. چاپ نهم.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۳). فعل و گروه فعلی. تهران: سروش.
- قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی (پنج استاد). به کوشش امیراشرف الکتابی. تهران: جهان دانش. چاپ یازدهم.
- کرمانی، محمدکریم خان (۱۳۶۵). رساله در صرف و نحو فارسی. کرمان: بی‌نا.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی معاصر. ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس.
- ماهیار، عباس (۱۳۹۰). صرف و نحو عربی ۱ و ۲. تهران: سمت. چاپ چهارم.
- مشکور، محمدجواد (بی‌تا). دستور نامه. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق. چاپ هفتم.
- میبدی، رشیدالدین (۱۳۸۷). ترجمه و تفسیر قرآن کریم. به کوشش سیدرضا باقریان موحد. تهران: ارمغان طوبی.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۲). «فعل‌های یک شناسه». نامه فرهنگستان. ش ۲۲. صص ۳۷-۲۹.
- _____ (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی ۱. تهران: سمت. چاپ دهم.